

## سخن سردبیر

در دفتر چهارم مثنوی می‌خوانیم که فقیهی مشتی تکه‌پاره‌های پارچه در عمامهٔ خود «درمی‌پیچد» تا وقتی به مدرسه می‌رود «رَفت و عظیم» جلوه کند و از قِبَلِ این تشخّص دروغین کسب «فتوح» کند. در حالی که:

ظاهر دستار چون حُلّهٔ بهشت چون منافق اندرون رسوا و زشت

در میانهٔ راه «مردی جامه‌کن» که در کمین ایستاده، دستار از سر فقیه می‌رباید و دوان‌دوان به جایی می‌گریزد که احتمالاً بتواند آن را تبدیل به احسن، و از نمود آن دستار کلاهی برای خود دست‌وپا کند. فقیه به بانگ بلند از دزد فراری می‌خواهد که اول دستار را باز کند تا ببیند به بردنش می‌ارزد:

باز کن آن را به دستِ خود بمال آنگهان خواهی بی‌ر، کردم حلال

دزد نگون‌بخت دستار را که باز می‌کند، انبوهی ژنده در آن می‌بیند. او همچنان که در حال فرار است، «صد هزاران ژنده» از دستار فقیه بیرون می‌آورد و در راه می‌ریزد، و آخرالامر درمی‌یابد که از آن عمامهٔ «رَفتِ نابایست» جز «یک گز کهنه» چیزی در دست ندارد (مثنوی، ۴/ ابیات ۱۵۷۸-۱۵۹۱، چاپ نیکلسن).

مولانا این حکایت را به عنوان تمثیلی از نوشته‌های خوش‌ظاهر و بی‌محتوایی نقل می‌کند که نویسندگان آنها بی‌توجه به مخاطبان و بی‌اعتنا به مقتضیات می‌نویسند و توقع

اقبال و پذیرش از دیگران را دارند. توصیه مولانا به این قبیل افراد این است که پیش از فرستادن نامه خود، به گوشه‌ای بروند و آن را بخوانند و ببینند درخور مخاطبانشان هست یا نه:

گر نباشد درخوَرُ آن را پاره کن  
نامه دیگر نویس و چاره کن  
(همان، ب.ب. ۱۵۶۵-۶۶)

به نظر می‌رسد مولانای هشتصد سال پیش از دردِ امروز ما نیز سخن می‌گوید، دردی که مشابه آن دامن‌گیر بسیاری از مقاله‌نویس‌ها و نشریات علمی در ایران است (مقالات روزنامه‌ها که خود داستانی دیگر است). بسیاری از این جنس نویسندگان — که فقط هوس مقاله‌نویسی دارند یا مجبور شده‌اند برای احراز امتیاز یا ارتقاء رتبه، با یا بی مساعدت استاد، هر طور شده نوشته‌ای سرهم کنند — می‌توانند از مخاطبان فرضی مولانا باشند. نه از کنار هوا و هوس مقاله‌مطلوبی درمی‌آید و نه از نوشتن‌های اکراه‌آمیز و به نیت رفع تکلیف. نتیجه‌کاری این چنین، عموماً مقالاتی است پر از تکرار، انتحال، مطالب بی‌ربط و حاشیه‌روی، ادا و اصول‌های «ادیب‌مآبانه»، خرده‌گیری و عیب‌جویی‌های اغلب ناموجه از کار این و آن و، البته در عین ضعف نگارش، «قلمبه‌نویسی» و کاربرد کلمات و عبارات فاخر و مطمئن، ولی بی‌تناسب و، به اصطلاح، فی غیر ما وُضِعَ له، و در پایان، کتابنامه‌ای که نصفش زاید و «تزیینی» است. این یاران عزیز معمولاً عنوان‌های دهن‌پرکن و پُر زرق و برقی انتخاب می‌کنند که یا از سرِ مقالاتشان زیادتر است یا مقالاتشان از آن عناوین «سرریز» می‌کند؛ یعنی یا عنوان مقاله بسیار محدودتر و اختصاصی‌تر از مطالبی است که نویسنده ذیل آن آورده است (و لذا بسیاری از حرف‌های او ولو فی نفسه مفید، زاید و حشو می‌نماید)، یا به حدی کلی و گسترده است که مطالب پس بیشتری را می‌طلبد تا با آن عنوان مقداری هم‌تراز شود.

اگر چه مولانا در شرح «قصه شکایت» نوشتنِ غلامی به پادشاه، از نامناسب‌نویسی «نامه» سخن می‌راند، ولی حضور یکی دو بیت دیگر در همان موضع می‌رساند که نگاه او کلی‌تر و شامل نوشته‌های بزرگ‌تر از نامه هم می‌شود، آنجا که از «فهرست» و عنوان‌های فریبنده می‌گوید، و این که خواننده نباید در دام این دو بیفتد. احتمال هم دارد که وی لفظ «نامه» را به هر نوشته‌ای، اعم از کوتاه یا بلند، اطلاق کرده است. می‌گوید، ما مردم از کلِّ

یک کتاب به فهرست مندرجات آن قناعت می‌کنیم؛ و این، خلاف عقل است زیرا فهرست مفصّل و ظاهراً تحسین‌آمیز لزوماً به معنای متن پر محتوا و تحسین‌آمیز نیست. به نظر مولانا، چنین فهرست خوش‌ظاهری همچون دامی است که به عوام این باورِ غلط را القاء می‌کند که متن نامه هم به خوبی عنوان آن است:

جمله بر فهرست قانع گشته‌ایم      زآنکه در حرص و هوا آغشته‌ایم  
باشد آن فهرست دامی عامه را      تا چنان دانند متن نامه را

(همان، ب. ۱۵۶۹-۷۰)

به هر حال، اصل دغدغه مولانا به اعتبار خود باقی است. امروز نیز فراوان اتفاق می‌افتد که بعضی‌ها فریب عناوین و فهرست مندرجات کتاب‌ها را می‌خورند و، بر اساس همین داوریِ خامِ مقدماتی، کتابی را انتخاب می‌کنند یا کنار می‌گذارند. شماری از مقاله‌نویس‌های تنگ‌حوصله نامجو نیز احتمالاً به همین ظاهر فریبی و داوریِ سطحی دل خوش می‌کنند، یا فی الواقع، خود را فریب می‌دهند و نوشته‌هایی را «موتناژ» می‌کنند و طاقت ندارند که هر چه زودتر آن را به چاپ برسانند. آنچه برای این عزیزان ناشکیبا مهم است نشر مقاله است نه اعتبار و سودمندی محتوای آن. شتابزدگی از سویی، و کم‌همتی از سویی دیگر، به آنها مجال نمی‌دهد که نوشته خود را، پیش از عرضه به جامعه کتاب‌خوان، با دقت و نگاهی منتقدانه بخوانند و بی‌طرفانه قضاوت کنند که چه در چنته دارند. به علاوه، زمانی نوشته کسی به راستی شایان نشر است که میان عنوان و محتوای آن، از یک طرف، و آنچه او در دل و مغز داشته و مقرّر بدان بوده، از طرف دیگر، موافقتی وجود داشته باشد، و الا مرتکب کاری منافق‌وار شده است. مولانا دست‌پخت چنین نویسنده‌ای را به جوالی سنگین تشبیه می‌کند که شخص آن را به دوش می‌کشد. او می‌پرسد آیا بهتر نیست که آن شخص نگاهی به درون جوال بیندازد و ببیند از «تلخ و خوش» چه در آن است، تا یقین حاصل کند که ارزش کشیدن دارد.

ور نه خالی کن جوالت را ز سنگ      باز خر خود را از این بیگار و ننگ  
در جوال آن کن که می‌باید کشید      سوی سلطانان و شاهان رشید

(همان، ب. ۱۵۷۶-۷۷)

«شاهان رشید» در عرصه کتاب و قلم کسانی هستند که چون صیرفیان خیره نوشته‌ها را محک می‌زنند و سره را از ناسره باز می‌شناسند و باز می‌نمایند. پس کار صواب آن است که مقاله‌نویسان به هنگام نگارش مقاله، مخاطبان خود را در نظر بگیرند و کاری درخور عرضه کنند.

م.ک.

